

مقدمه

با حمد و سپاس به درگاه ایزدمنان که ما را به دین مقدس اسلام مفتخر و از نعمت عظمای امامت و ولایت بهره مند و برخوردار نموده است، نعمتی که نقش بسبذیل آن در حفظ بقای دین مبین اسلام و مصون نگه داشتن و نجات آن از خطر اضمحلال و نابودی در تمام اعصار و قرون منحصر به فرد بوده و می باشد.

مسئلاً اگر بعد از اتمام دوران رسالت ختمی مرتبت، امامت ائمه معصومین وجود نداشت، امروز سخن گفتن از اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله)، نیز معنا و مفهومی نداشت. يك نگاه ولو گذرا و اجمالی به گذرگاه های حساس تاریخ پس از ارتحال رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این مدعا را اثبات می کند که دوران 250 ساله امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) - تا زمان غیبت کبرای امام زمان (علیه السلام) - در حقیقت تداوم دوران نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و همان هدف را تعقیب نموده است. مقام معظم رهبری در این زمینه می فرماید :

«امامت برای این است که آن هدفی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر آن مبعوث شده تعقیب کند. خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) اگر 250 سال از خدا عمر می گرفت چه می کرد؟ هرکاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کرد در شرایط گوناگون، در اوضاع مختلف، آن کار را ائمه (علیه السلام) انجام دادند. هدف از امامت به طور کلی ایجاد جامعه اسلامی است، ایجاد جامعه ای بر مبنای اصول اسلامی، ایجاد جامعه ای که انسان در آن بتواند به تکامل و تعالی مقدرش، آن تکامل و تعالی که طبق فطرت و سرشت خدادادی برای او امکان پذیر است، برسد.»

ائمه اطهار (علیه السلام) هر يك به نوبه خود جهت ایجاد چنین جامعه ای به شیوه متناسب با زمان خود بوقفه تلاش کردند.

بیشتر ایشان گرچه در زمان خود موفق به تشکیل چنین جامعه ای نشدند، لیکن زمینه فرهنگی و فکری را به طور کامل در شیعیان خود مهیا نموده و آنان را جهت مبارزه با افکار انحرافی و الحادی پرورش داده اند. امروزه فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به عنوان فرهنگ اسلام ناب، غنترین، عمیقترین، اصیلترین و نابترین فرهنگ مذهبی و دینی در دنیاست و به جرأت می توان گفت نقاط قوت و مثبتی که در فرهنگ سایر فرقه اسلامی، به چشم می خورد به طور مستقیم یا غیرمستقیم از فیوضات آن معادن علم و حکمت است. چنانکه امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

«اما انه ليس عند احد من الناس حق ولا صواب الا شيء اخذوه منا اهل البيت (علیهم السلام) ...»
«همانا و محققاً در نزد احدی از مردم، مطلب حق و حرف درستی نیست مگر آنکه آن را از ما اهل بیت گرفته اند.»
امامان معصوم (علیه السلام)، در شرایط مختلف به ترویج علوم و معارف اسلامی و تربیت اندیشمندان در زمینه های علوم مختلف می پرداختند به طوری که امام صادق (علیه السلام) در حوزه درس خود حدود 4000 دانشمند

تربیت نمود که بعضی از آنها مانند جابر بن حیان علم شیمی را وضع کرد.

با اینکه ائمه شرایط دشواری داشتند یکی از آنان بیشتر عمر خود را تحت نظر بود یا در زندان سپری نمود و دیگری ناگزیر تا مرحله ولایتعهدی به چنین دستگاهی نزدیک شد و... بدینسان در شرایط مختلف، مشعل هدایت را به طور عینی، پیش روی رهروان حق بر افروختند و آنان را به بهره گیری از این مشعل پرفروغ دعوت نمودند. ما در اینجا به پیشوای ششم امام صادق (علیه السلام) و چگونگی مبارزه آن حضرت با خطوط انحرافی و الحادی می پردازیم.

مذهب جعفری

قرن دوم هجری برای اسلام و جامعه اسلامی قرن پر تلاطم و پرتحول است، بنی امیه آن عاملان فتنه برای جهان اسلام، دوره افول و سقوط را می گذراندند و بنی عباس حکومت ننگین و سیاه خود را با شیوه بدتر از بنی امیه آغاز می کردند. در چنین شرایطی مردی از اهل بیت (علیهم السلام) برخاست و با دست قدرت امامت و علم خود؛ ابرهای تیره را پس زد و به مردمان غافل فهماند، اسلام آن نیست که زمامداران خیره سر، و مبلغان درباری و از خدای بی خبر معرفی می کنند. او، دل‌های پراکنده ولی آماده شنیدن حق را متوجه خود کرد و به احیای دین و تجدید تعالیم آن پرداخت و قرآن را آنچنان که نازل شده بود برای مردم تشریح و تفسیر کرد. «خدمتی را که او برای اسلام انجام داده بود از دو طریق صورت گرفت: یکی از راه آموزش علوم اسلامی و دیگر از راه ساختن مدل‌ها و الگوهای اسلامی. اینکه مذهب شیعه را مذهب جعفری می نامند به خاطر همین دو مسأله به ویژه مسأله دوم است.

او حقایق را در جهان آن روز علنی کرد که بالاتر از زمان آن روز بود. فرهنگ و تمدن اسلامی دیروز و امروز بدهکار وضع و شرایط و اقدام امام صادق (علیه السلام) و ترقی و پیشرفت و بیداری مسلمانان، مخصوصاً در قرون 3 و 4 در گرو بیدارسازی آن امام است.

ما نمی گوییم کار ائمه قبلی کم به‌تر و کم ارج‌تر از کار امام صادق (علیه السلام) بود، بلکه می گوییم شرایط و امکانی که برای نشر حقایق جهت امام‌صادق (علیه السلام) پدید آمد برای دیگر امامان ما وجود نداشت و همچنان که وظیفه و مسئولیت هر امام است او کوشید از این فرصت و امکان برای پیشبرد مقاصد اسلامی به وجهی نیکو استفاده کند.

کار برجسته امام صادق (علیه السلام) احیای اندیشه‌ی شیعی، و منسجم کردن خطوط مکتب و تنظیم خط فکری تشیع علوی بود و به همین جهت پیش از آنکه این مکتب عنوان مذهب علوی، حسینی، سجادی و... را بدنبال خود بکشد مذهب جعفری نامیده شد.»

مبارزه با مکتب‌ها و مسلک‌های انحرافی

دوران امامت پیشوای ششم (علیه السلام) دوران تحول فکرها و پیدایش و گسترش فرقه‌های گوناگون اسلامی و غیراسلامی بود. برخی از این فرقه‌ها که سابقه بیشتری داشتند توانسته بودند تا حدی برای خود چارچوبی تنظیم و افرادی را به تشکیلات خود جذب کنند و نیز جهت‌گیری عمومی و کلی تمامی فرقه‌ها ضدیت با فرقه ناجیه شیعه و مکتب امامت بود. از این رو امام صادق (علیه السلام) به عنوان پیشوای امت و پاسدار مکتب اسلام نمی توانست در برابر این فرقه‌های نوپا و باساس بتفاوت باشد، بلکه باید در برابر همه آنها به اقتضای مصالح

اسلام موضع‌بگیرد و نظر قاطع اسلام را ارایه دهد و به شبهات و اشکالات مطرح شده از سوی آنان پاسخ گوید. مکتبها و مسلکهای انحرافی موجود در دوران امام صادق (علیه السلام) به دو بخش عمده تقسیم می شدند : اسلامی و غیراسلامی .

الف- فرق اسلامی

در دوران امامت امام صادق (علیه السلام) فرقه های زیادی به نام اسلام، لیکن منحرف از خط امامت و ولایت، پدید آمده و یا رشد کردند و هرکدام عدهای را به سوی خود جذب کردند مهمترین و مشهورترین این فرقه ها عبارتند از :

1. معتزله : فرقه معتزله در اوایل قرن دوم هجری و در دوران امامت امام باقر (علیه السلام) پدید آمد. معبد جهنی، غیلان دمسقی و یونس اسواری نخستین کسانی بودند که نسبت افعال انسان را به خداوند انکار کردند و گفتند : انسان درانجام افعال خود توانا و مستقل است و خداوند در افعال بندگانش هیچ نقشی ندارد. اصحاب و یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) که هنوز زنده بودند از تفکر غلط آنان بیزاری جسته، به امت اسلامی توصیه می کردند که با «قدریه» (که بعدها معتزله نامیده شدند) رابطه برقرار نکنند. به آنان سلام نگویند، به عبادت بیمارانشان نروند و بر جنازه مردههایشان نماز نگزارند. پس از کشتهشدن معبد، واصل بن عطا که از موالی ایرانی و از شاگردان حسن بصری بود از استاد کناره گرفت و به تبلیغ و نشر آزاد معبد پرداخت. از آن پس پیروان او به نام «معتزله» معروف شدند. امام صادق (علیه السلام) - برغم کشمکشها و اختلاف فکری موجود- موفق شد با تعلیمات و راهنماییهای لازم، پیروان خود را از فروافتادن در دام جریانهای فکری حفظ کند. آن حضرت درگیر و دار جدال فکری بین جبرها و قدرها با بیان جمله : «لأجبر و لتفویض و لکن امر بین امرین»

نه جبر درست است و نه تفویض، بلکه امری است میان آن دو.

هر دو تفکر انحرافی «اشاعره» و «معتزله» را که یکی قایل به جبر و دیگری قایل به تفویض بود، نفی کرد و با این رهنمود، پیروان خود را از آشفتگی و حیرت و فرو افتادن در دام هر یک رهایی بخشید.

2. مرجئه : فرقه مرجئه در ابتدا با انگیزهای سیاسی به وجود آمد و امویان در پدید آوردن آن نقش مؤثری داشتند.

آنان ایمان را تنها اعتقاد قلبی می دانستند و معتقد بودند با وجود ایمان، هیچ گناهی به انسان زیان نمی رساند. کسی که در دل مؤمن به خدا باشد، هرچند با زبان اظهار کفر نماید یا در عمل بتپرستند و یا طبقاًیین یهود و نصارا رفتار کند، چون از دنیا رود اهل بهشت خواهد بود.» [6] همچنان که آیتالله جعفر سبحانی در ملل و نحل آورده اند :

«مرجئي یری ان العمل لیس جزءاً من الایمان وانه لا تضر معه معصية كما لا تنفع مع الکفر طاعة.»

مرجئه معتقد بود که عمل جزئی از ایمان نمی باشد و با وجود ایمان معصیت به آن ضرری نمی زند همچنانکه با کفر، طاعت پروردگار نفعی نمی رساند.

مرجئه با این اعتقاد سخیف، افراد را در ارتکاب به گناهان جری می ساختند و پشتیبان و یاور ستمگران بودند. امامان (علیهم السلام) در تعلیمات خود، همواره بر این نکته تأکید داشتند که ایمان و اعتقاد قلبی توأم با عمل است و مؤمن واقعی کسی است که گفتار و کردارش تأیید کننده ایمان او باشد. به عنوان نمونه، از امامصادق

(علیه السلام) سؤال شد حقیقت ایمان چیست؟ فرمود :

«ایمان عبارت است از اقرار به زبان، اعتقاد در قلب و عمل به اعضا و جوارح.»

در تأکید عمل و اینکه حُب به اهل بیت بدون عمل صالح موجب آموزش نخواهد شد چنین روایت شده است :
«در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کنند که یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد :
ان من موالیکم من یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو.

بعضی از دوستان شما اعمال ناشایستی می کنند و می گویند امیدواریم به آموزش. یعنی آموزش را مرهون دوستی
اهل بیت می دانند و مرتکب زشتکاری می شوند.

آن حضرت فرمود : کذبوا و الله لیسوا من موالینا فان من رجا شیئا عمل له و من خاف من شیء هرب منه.
حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : «به خدا قسم که دروغ می گویند از دوستان ما نیستند. زیرا هر که چیزی را
بخواهد برای به دست آوردن آن مجاهده نماید و از هر چیز بترسد از او بگریزد و پرهیز کند.» علاوه بر این
رهنمودهای کلی، در خصوص «مرجئه» نیز بیانات صریحی دارند. عمر بن محمد می گوید : امام صادق (علیه
السلام) فرمود :

«خداوند قدریه را لعنت کند، خداوند حروریه (خوارج) را از رحمت خود دور گرداند. خداوند مرجئه را لعنت کند،
خدا مرجئه را لعنت کند.»

راوی پرسید : قدریه و خوارج را هرکدام يك بار لعنت کردید ولی مرجئه را دوبار. فرمود :
«به خاطر اینکه اینان می پندارند کشندگان ما مؤمن هستند. بدین جهت لباسهای آنان تا روز قیامت آغشته به
خون ماست.»

3. کیسانیه : مذهب شیعه تا پایان دوران امامت پیشوای سوم انشعابی پیدا نکرد. پس از شهادت امام حسین
(علیه السلام) هرچند اکثریت شیعیان به امامت فرزندش امام سجاد (علیه السلام) قایل شدند و لی اقلیتی
معروف به «کیسانیه» قائل به امامت «محمد بن حنفیه» فرزند حضرت علی (علیه السلام) شدند.
امام صادق (علیه السلام) در برابر این جریان منحرف موضع گرفت و با بیانات و سخنان روشنگران خود، ضمن
ابطال پندار آنان، افراد گمراه شده را که زمینه اصلاح و بازگشت به حق در آنان وجود داشت، هدایت کرد و کوشید
حمیری از جمله ایشان بود. حیان سراج، یکی از سران کیسانیه به حضور امام صادق (علیه السلام) رسید. امام
(علیه السلام) از او پرسید : ای حیان! نظر اصحاب و یارانت درباره محمد حنفیه چیست؟ گفت : می گویند او زنده
است و روزی می خورد.

فرمود : پدرم برای من نقل کرد که وی جزء افرادی بوده است که به هنگام بیماری محمد به عیادتش رفته و
چشمهایش را بسته و او را در داخل قبر نهاده است...» .

امام (علیه السلام) در سخنی دیگر فرمود : «محمد بن حنفیه نمرده مگر آنکه به امامت علی بن حسین (علیه
السلام) اعتراف کرد.» [13]

4. زیدیه : فرقه زیدیه، دومین گروه منشعب از شیعه است که در تاریخ اسلام و پس از شهادت امام سجاد (علیه
السلام) به وجود آمده است. این گروه اندک به جای گرایش به امام باقر (علیه السلام) قائل به امامت فرزند
امامسجاد (علیه السلام) زید گردیدند و به «زیدیه» معروف شدند.

امام صادق (علیه السلام) در برابر این حرکت انحرافی نیز به شدت موضعگرفت. درگام نخست، سران آن مانند
کثیر، سالم بن ابوحنیفه و ابوجارود را افرادی کذاب و دروغگو خواند و آنان را سزاوار لعنت الهی دانست. در گام

دوم، اصل تشکیلات زیدیه را منحرف از خط امامت معرفی کرده یارانش را از هرگونه کمک و همکاری با این گروه منع می کرد. عمر بن یزید می گوید :

از امام صادق (علیه السلام) از صدقه دادن و کمک نمودن به ناصبها و زیدیه پرسیدم. امام (علیه السلام) فرمود : «هیچگونه کمکی به آنها نکن و چنانچه می توانی حتی آب نیز به ایشان مده، زیدیه همان افراد ناصبی و دشمنان سرسخت ما هستند.»

5. غلات : در آخر دوران امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) و در درون جامعه اسلامی ، فرقه های به نام «غلات» شکل گرفت. این فرقه در اثر پیشگوییها و معجزاتی که از آن حضرت می دیدند در دوستی خود نسبت به آن بزرگوار غلو می کرده، او را به مرتبه خدایی رسانده یا قایل به حلول روح خدایی در او می شدند. در دوران امامت امام باقر و امام صادق علیهما السلام که شرایط برای آزادی نشر اندیشه های مختلف بیش از پیش فراهم شده بود. فعالیتهای این گروه نیز افزایش پیدا کرد. و کسانی همچون مغیره بن سعید و ابوالخطاب به نشر این تفکر کفر آمیز پرداختند.

تفکر غلات، از سوی امامان معصوم به شدت مورد نفی و انکار قرار گرفت و آن بزرگواران با صراحت، بیزاری خود را از این فرقه گمراه اعلام کرده، آنان را سزاوار غضب الهی دانستند.

امام صادق (علیه السلام) درباره آنان می فرماید :

«سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی من هؤلاء براء، برئ الله منهم و رسوله، ماهؤلاء علی دینی و دین آبائی.»

گوش، چشم، پوست، گوشت و خون (و خلاصه همه وجود) من از غلات بیزار است. خدا و پیامبرش نیز از ایشان بیزارند. آنان با آیین من و پدرانم رابطهای ندارند.

پیشوای ششم در سخن دیگری خطاب به شیعیان می فرماید :

«جوانان خود را از خطر غلات برحذر دارید تا مبدا ایشان را فاسد کنند. غلات بدترین خلق خدا هستند، بزرگی خدا را کوچک می شمارند و نسبت به بندگان خدا ادعای ربوبیت می کنند، سوگند به خدا، غلات از یهود، نصارا، مجوس و مشرکان بدترند.»

«امام صادق (علیه السلام) گاهی افراد خاصی از این فرقه را نام می برد و چهره شیطانی آنان را برای مردم برملا می ساخت. به عنوان نمونه در تفسیر آیه شریفه : (هل أنبئکم علی من تنزل الشیاطین * تنزل علی کل افاک اثیم) آیا به شما خبر دهم که شیاطین برچه کسی نازل می شدند بر آنها بر هر دروغگوی گنهکار فرود می آیند. فرمود : آنان هفت نفرند : مغیره، بیان، صائد، حمزة بن عماره بربری، حارث شامی ، عبدالله بن حارث و ابوالخطاب.»

مبارزه امام (علیه السلام) با غلات به این مقدار که برشمردیم محدود نمی شود. بلکه آن حضرت در موارد زیادی در برخورد خصوصی با افراد، آنان را از خطر این اندیشه کفرآمیز برحذر و به صراط مستقیم رهنمود می ساخت.

6. صوفیه : در اوایل قرن دوم هجری در درون جامعه اسلامی افرادی پیدا شدند که خود را زاهد و صوفی می نامیدند. این گروه در راستای اعتقادات باطل و ضد اسلامی خود، در بهره گیری از نعمتهای الهی و مواهب طبیعی روش خاصی اتخاذ کردند و چنین وانمود کردند که روش صحیح و راه دین همان است که ایشان می روند.

آنان مدعی بودند که به طور مطلق و در هر شرایطی باید از نعمتهای دنیوی دوری جست مؤمن واقعی کسی است که از پوشیدن لباس خوب، خوردن غذای لذیذ و سکونت در خانه وسیع اجتناب ورزد. طبعاً کسانی که این مواهب را مورد استفاده قرار می دادند از سوی این گروه به دنیا دوستی و خروج از مسیر ایمان متهم شده مورد تحقیر

وملامت قرار می گرفتند.

امام صادق در برابر این جریان انحرافی نیز موضع گرفت و ضمن تأکید و توصیه بر تهذیب نفس و توجه به معنویات و دل بستن به دنیا و مظاهر آن، رهبران این گروه را افرادی «فاسد العقیده» و دشمن اهل بیت (علیهم السلام) قلمداد کرد. به نقل امام عسکری (علیه السلام) از امام صادق (علیه السلام) درباره ابوهاشم کوفی (بنیانگذار فرقه صوفیه) سوال شد. آن حضرت فرمود :

«او فردی فاسد العقیده بود. او کسی بود که مذهبی به نام تصوف وضع کرد و آن را، راهفراری برای عقیده ناپاک خود قرار داد.»

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد : این ایام گروهی پیدا شده اند به نام «صوفیه» درباره آنان چه می فرمایید؟

امام (علیه السلام) فرمود : «ایشان دشمنان ما هستند، کسانی که به آنان تمایل پیدا کنند جزء ایشان خواهند بود و با آنان محشور می شوند. به همین زودبها گروهی که نسبت به ما اظهار محبت می نمایند، به ایشان تمایل و شباهت پیدا می کنند و خود را با القاب آنها ملقب می سازند و سخنان آنها را تأویل می نمایند. کسانی که متمایل به آنان شوند از ما نیستند و ما از ایشان بیزاریم، و آنان که سخنان ایشان را رد و انکار کنند مانند کسانی هستند که در رکاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) با کفار نبرد می کردند.»

امام صادق (علیه السلام) در برخورد حضوری با سران صوفیه ایشان را به اشتباه و انحراف خود متوجه کرده و نصیحت و ارشادشان می فرمود. نمونه بارز آن گفتگویی است که میان آن حضرت و سفیان ثوری در همین رابطه رخ داد و موجب شکست و سرافکندگی وی شده است.

در این باره در کتاب مغز متفکر جهان شیعه آمده است :

«جعفرصادق همانطور که با شدت، نظریه مربوط به سرشت خدایی نسبت به پیغمبر اسلام و ائمه شیعه (شبیه اعتقاد مسیحیان نسبت به حضرت مسیح) را رد کرد با رهبانیت شیعیان و سایر فرقه های اسلامی به طور جدی مخالفت نمود.

امام جعفر صادق (علیه السلام) می دانست که فکر رهبانیت اگر در مذهب شیعه قوت بگیرد، آن را از بین می برند. خاصه آن که حکومت های وقت که از بنی امیه بودند، با شیعیان خصومت داشتند و گاه خصومت خود را علنی می نموده و زمانی پشت پرده با شیعیان دشمنی می کردند.

نفع بنی امیه، در این بود که شیعیان، دست از دنیا بشویند و اعتکاف کنند و رابطه خود را با دنیای خارج قطع نمایند و کسی از خارج با آنها مربوط نباشد، و نتوانند به وسیله تبلیغ، مذهب شیعه را توسعه بدهند. آنها می دانستند بعد از اینکه شیعیان دست از دنیا شستند و تمام عمر خود را در يك دیر، به سر برند، بعد از چندی، بخودی خود از بین خواهند رفت.»

ب - مکاتب مادی

از جمله محورهای اساسی فعالیتهای فرهنگی امام صادق (علیه السلام) مبارزه با افکار الحادی و اندیشه های مادیگری بود که در دوران امامت آن حضرت به سرعت در حال گسترش بود. فعالیتهای امام (علیه السلام) در این زمینه شکلهای مختلف داشت، از قبیل : بیانات و رهنمودهای کلی در زمینه مسائل مربوط به توحید، مباحثات و مناظرات رسمی میان آن حضرت و سران مادیگرایان مثل ابن ابی العوجاء، ابن مقفع، زندیق مصری بهنام

عبدالملك و... ونيز بين اصحاب آن حضرت با اين افراد، و ارشادها و رهنمودهای موردی آن حضرت در برخورد با افراد مختلف دیده می شود. امام (علیه السلام) در تمام این برخوردها و مناظرات، با بیانی روشن و منطقی استوار، مبانی اعتقادی اسلام را تبیین و تشریح و ادعای خصم را ابطال و او را در برابر حق وادار به اقرار و اعتراف می کرد. در اینجا به نمونه‌های از این مناظرات اشاره می کنیم : «عصر امام صادق (علیه السلام) بود، شخصی بهنام جعدبند رهم به بدعت گذاری و مخالفت با اسلام پرداخت و دارای جمعی طرفدار شد و سرانجام در روز عید قربان اعدام گردید. او روزی مقداری خاك و آب در میان شیشه‌های ریخت و پس از چند روز حشرات و کرمهایی در میان آن شیشه تولید شدند. او در میان مردم آمد و چنین ادعا کرد : «این حشرات و کرمها را من آفریدم، زیرا من سبب پیدایش آنها شدم، بنابراین آفریدگار و خدای آنها من هستم.» گروهی از مسلمانان این موضوع را به امام صادق (علیه السلام) خبر دادند، آن حضرت فرمود : «به او بگویید تعداد آن حشرات چقدر است؟ تعداد نر و ماده آنها چقدر است؟ وزن آنها چه مقدار است؟ و از او بخواهید که آنها را به شکل دیگری تغییر دهد زیرا کسی که خالق آنها است توانایی برای تغییر شکل آنها را نیز خواهد داشت.» آن گروه با طرح همین پرسشها با آن شخص، مناظره کردند. او از پاسخ به آن پرسشها فروماند، و به این ترتیب نقشه اش نقش بر آب گردید و ترفند و حيله اش فرو پاشید. در کتاب زندگی و سیمای امام جعفر صادق (علیه السلام) از علامه سید محمدتقی مدرسی درباره این مکاتب و افکار آمده است : «در اینجا، مناسبت دارد که اجمالاً به موجی الحادی که در دوران زندگی امام صادق (علیه السلام) بر جامعه اسلامی یورش آورده بود، اشارهای کنیم. این موج با حوزه‌ی علمی امام صادق (علیه السلام) نیز برخورد کرد اما آن را سدی استوار و خلل ناپذیر یافت که از عهده پاسخگویی به آن موج برآمد و آن را از حرکت باز داشت، و به غباری تبدیل کرد. از آنجا که ما می‌کوشیم زندگی امام بزرگ خود را خلاصهوار بررسی کنیم و خطوط ویژه حوزه‌ی علمی آن حضرت را مشخص سازیم باید مروری گذرا نیز به این موج فراگیر داشته باشیم. پیش از این گفتیم که فتوحات اسلامی موجب برخوردهای نیرومندی میان مسلمانان و نومسلمانان شد. از آنجا که بیشتر مسلمانان درك و بینشی شایسته و استوار از اسلام نداشتند، این برخوردها به نتیجه‌های نامطلوب و منفی انجامید، چرا که مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرد، گروه اول، محافظه‌کاران و قشری گرایانی بودند که تنها جنبه ظاهری دین را گرفته و از فهم جوهر و حقیقت و کنه آن بازمانده بودند. اینان عقل و خرد خود و همراهی با آن معیارها را گم کرده بودند. گروه خوارج از پیشتازان این گرایش بود، چنان که اشاعره نیز این گونه بودند. البته با ملاحظات در طوایف آنها از نظر اختلاف در کمیت و کیفیت. گروه دوم، تندروهایی بودند که شدیداً از وضع موجود در جامعه تأثیر پذیرفته بودند. اینان معیارها را به کناری افکنده و تنها به آنچه عقلهای کوتاه آنها بر حسب اختلاف گرایشها و دگرگونی شرایط، به آنان الهام می کرد، اکتفا کرده بودند و پیشا پیش این گروه، ملحدان و پس از آنها با فاصله بسیار معتزله و دیگر فرقه‌هایی که بدیشان نزدیک بودند، جای داشتند. بنا به طبیعت وضع اجتماعی موجود در آن روزگار که مرتد بد حالتی از کافر اصیل قلمداد می شد آنان مجبور به استتار بودند. اگر چه مرتدان در همان هنگام جزء اقلیت به شمار می آمدند. اما اندیشه‌هایشان را از آبشخور فلسفه یونان سیراب می کردند.

عربها تا آن روزگار، با اندیشه‌های یونانی هیچ آشنایی نداشتند. آشنایی آنان هنگامی آغاز شد که نهضت ترجمه در عصر امام صادق (علیه السلام) و پس از آن صورت پذیرفت. از این رو تنها شمار اندکی از مسلمانان که تمام ابعاد فلسفه نظری اسلام را درك کرده و به وجوه متفاوت میان آنها و دیگر تئوریه‌ها پیبرده بودند می توانستند با اقامه دلیل و برهان اصول فکری اسلام را اثبات کنند و اصول و تئوریهای دیگر مکاتب را در هم بکوبند. این عده‌ی

اندك، با كسانی برخورد می کردند، كه معلومات آنها بر مجموعه‌های از احادیث ابوه‌ریره و جز او محدود بود و اصلاً به تناقضات فراوانی كه در آنها به چشم می خورد توجه نشان نمی دادند. اینان می پنداشتند كه بر حق هستند از توانایی كافی برای اثبات ادعای تو خالی و پوچ خود بر خوردارند. از این رو می بینیم كه هر كدام از آنها حزبی راه می اندازند. مردم را نهانی فرا می خوانند. بنابراین بر امام (علیه السلام) اثبات شد كه در برابر این گروه‌ها به ستیزه برخیزد و اوهام باطل آنها را بشكافند. امام (علیه السلام) برای رسیدن به این هدف سه طرح خردمندانه ترسیم كرد :

1- او قسمتی از حوزه‌ی علمی خود را به كسانی اختصاص داد كه از فلسفه یونان بالاخص و سایر فلسفه‌ها بالاخص آگاهی داشتند و به خوبی از نظر اسلام درباره آنها و دلایلی كه آن فلسفه‌ها را نقض می كرد آگاه بودند. كسانی همچون هشامین حكم، متكلم پرآوازه، و حمران بن اعین وهشام بن سالم و دیگر مشاهیر علم و حكمت و كلام، كه به معیارهای نظری اسلامی نیز آگاه بودند در میان این گروه جای داشتند.

2- آن حضرت دستور به نوشتن رساله‌هایی همچون «توحید مفضل» و «اهلیلجه» و... اقدام كردند.

3- رویارویی مشخص باسران اندیشه های الحادی.

در كتاب «در مكتب احیاگر تشیع حضرت امام جعفرصادق (علیه السلام)» در این باره آمده است :

«دشواری دیگر امام صادق (علیه السلام) درگیری با مباحث كلامی بود كه از سوی فرقه هائی چون مرجئه، اشعریه، جبریون، طبیعیون، یهود، نصاری و حتی زنادقه و ملحدین وادیان دیگر مطرح می شد. افكار مختلف بود و شكفت این كه هر يك به نحوی سعی داشتند سخن و دعوی خود را به كرسی بنشانند.

دربعد اسلامی قضیه، تحول و انقلاب عقیده‌های بزرگی در علم كلام راجع به جبر و تفویض پیدا شده بود كه خود دامنه یافته و مباحث وسیع دیگری را در بعد افكار و اعمال وارد می كرد. اینان در زمینه مسایل اعتقادی و جنبه های اصولی بحث می كردند، مثلاً در مورد صفات خدا، یا قضاء و قدر، جبر و اختیار و... مهم این بود كه در دامن زدن به این بحث‌ها گاهی دست سیاست را هم در آن داخل می بینیم و آنها نیز سعی داشتند فكر سخیفی را كه به نفع آنها بود وارد دین كرده و به صورت يك باور در میان مردم جا بیندازند. مثلاً در مسأله جبر و اختیار، بنی امیه اصرار به توسعه اندیشه جبری داشتند و هدفشان در این زمینه آن بود كه قدرت و حكومت خود را به اسم خواست خدا و جبر بر مردم تحمیل كرده و دهان آنها را در اعتراض و انتقاد به دستگاه زمامدار ببندند و مبتكر این اندیشه شخص معاویه بود. در افكار و آراء و در طرز فكر و عقاید مردم شك و ریب، جدلها، بحثها، پدید آمد كه خود دامن زننده به مناقشات بین مردم و درگیری فكري آنان و در نتیجه كینه‌توزی و جدایی از یكدیگر بود و معاویه دوست داشت از این طریق موقعیت خود را تثبیت و وحدت جامعه را متزلزل كند و این خط فكري توسط همه زمامداران بنی امیه و بعدها بنی عباس اعمال شد. امروز نیز ما همان خط را نزد گروهی عظیم از مسلمانان اهل سنت می بینیم.

بدین سان مردم در تاریکی زندگی می كردند، روشنایی و نوری را می طلبیدند تا راه را برایشان روشن كند و خط فكري درستی را به آنان نشان دهد. وجود و حضور امام صادق (علیه السلام) و بحثهای او در این زمینه، الحق نعمتی برای مردم به حساب می آمد.

در اینجا به نمونه‌هایی از این مناظرات مختصراً اشاره می كنیم :

«از امام صادق (علیه السلام) در باره قضا و قدر پرسش‌ها شده است از جمله آنكه : جمیل بن دراج گوید : از

ابوعبداللّه (علیه السلام) در باره قضا و قدر پرسیدم. فرمود : آفریده های خدایند و خدا در آفریده اش چیزی را

که می خواهد می افزاید. و در پاسخ دیگری که از قضا و قدر می پرسد، می گوید : چون روز رستاخیز آید و خدا آفریدگان را فراهم نماید از آنچه بر آنان عهد بسته است، بپرسد و از آنچه قضای او بر آن رفته نپرسد. کسی دیگری می پرسد : آیا خدا بندگان را به حال خود واگذارده؟ می فرماید : «خدا اجل و اعظم از این است!» آیا آنان را مجبور ساخته؟ «خدا عادلتر از آنان است که بندگان را مجبور سازد، سپس عذابشان کند».

آیا میان این دو منزلهای است؟

«آری به وسعت میان آسمان و زمین. آنکه می پندارد خدا به بدی و فحشاء امر می کند بر خدا دروغ بسته است، و آنکه می گوید، خیر و شر به مشیت خدا نیست، خدا را قادر ندانسته و آنکه می پندارد نافرمانی با قدرتی جز قدت خدا سرزده بر خدا دروغ بسته است.»

امام صادق (علیه السلام) و مذاهب فقهی چهارگانه

«امامان مذاهب فقهی، خود از اهل بیت، علم می آموختند و این امر برای آنان فخر و سبب پیروزی و موفقیت بود. امام ابوحنیفه از آراء امام علی (علیه السلام) استفاده کرده، تا آنجا که یکی از امتیازات مذهبش عمل به سخن مشهور نبی اکرم است که فرمود : «انا مدینه العلم و علی بابها» چنانکه «مقدسی» در احسن التقاسیم گفته است.

ابو حنیفه در مقام افتخار به استفاده علمی از امام صادق گفت : «لولا السنتان لهلك النعمان» مالک بن انس یکی از شاگردان امام صادق بود، شافعی از او علم آموخت و احمد بن حنبل از شافعی. شافعی جز از علی از کس دیگر روایت نکرد، از این رو به تشیع متهم گردید، ولی خود به این اتهام مباهات کرده و می گوید :

من به دین و آیین شیعی هستم.

در مکه زاده شدم ولی در عقیله زیستم،

زادگاهم پاکترین و مایه فخر بسیار است.

مذهبیم نیکوترین و بهترین نامیده شده است.

یحیی بن معین، شافعی را به رافضی بودن متهم کرده و می گوید : کتابش را در سیره مطالعه کردم و در آن جز یاد علی چیزی نیافتم. خود شافعی در این ابیات شیعی بودنش را نشان داده است :

ای سوار در محصب منی توقف کن

و به کسانی که در بالای کوه هنگام سحر نشسته، یا ایستاده اند فریادزن

بر حاجیانی که هنگام حرکت به منی

چون آبهای فرات که موج برمی دارند، متلاطم اند

اگر دوستی آل محمد رفض است

ای دو عالم شهادت دهید که من رافضیم

و نیز احمد بن حنبل علی را بر دیگر صحابه ترجیح می داد. يك بار از او سوال شد برترین صحابی پیامبر چه کسی

بود؟ او گفت : ابوبکر، بعد عمر و سپس عثمان. کسی گفت : پس علی؟ احمد گفت : شما از اصحاب پیامبر

پرسیدید، و حال آنکه علی خود محمد است. سخنانی از اینگونه بسیار است، که نقل جملگی آنها به طول خواهد انجامید.»

مقام معظم رهبری حضرت آیتا... خامنه‌ای در کتاب پیشوای صادق درباره تبیین احکام به شیوه خاص شیعی می

فرمایند :

«... از قدیمترین ادوار اسلامی ، فقه و حدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد. یکی جریان وابسته به دستگاه های حکومتی غاصب، که در موارد بسیاری حقیقتها را فدای مصلحتهای آن دستگاهها ساخته و در برابریهای ناچیز حکم خدا را تحریف می کردند.

و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی، مقدم نمی ساخت و قهراً در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقاقت مزدورش قرار می گرفت. و از آن روز در غالب اوقات شکل غیررسمی داشت.

با این آگاهی، بوضوح می توان دانست که فقه جعفری، در برابر فقه فقهای رسمی روزگار امام صادق (علیه السلام) ، فقط يك اختلاف عقیده دینی ساده نبود. در عین حال، دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل می کرد.

نخستین و مهمترین، اثبات بنصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم یعنی در واقع عدم صلاحیتش برای تصدی مقام «خلافت» و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقها در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم است. امام صادق (علیه السلام) با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف اسلامی و تفسیر قرآن به شیوهای غیر از شیوه عالمان وابسته به حکومت عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاقت رسمی را که يك ضلع مهم حکومت خلفا بشمار می آمد. تخطئه می کرد و دستگاه حکومت را از بعد مذهبش تهی دست می ساخت. در اینکه دستگاه حکومت بنی امیه تا چه اندازه به مفهوم معارضهآمیز بساط علمی و فقهی امام صادق (علیه السلام) توجه داشت، سند روشن و قاطعی در دست نیست. ولی گمان قوی بر آن است که در زمان بنی عباس و مخصوصاً منصور که از هوش و زیرکی وافری برخوردار بود و به خاطر اینکه سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود از نکته های دقیق در زمینه مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت، سران دستگاه خلافت به نقش مؤثر این مبارزه غیر مستقیم، توجه داشتند.

از جمله تهدیدها و فشارها و سختگیری های نامحدود منصور نسبت به فعالیتهای آموزشی و فقهی امام، ناشی از همین توجه و احساس بوده است. و نیز تأکید و اصرار فراوان وی بر گردآوردن فقهای معروف حجاز و عراق در مقر حکومت خود که باز مضمون چندین روایت تاریخی است از احساس همین نیاز نشأت می گرفت. در مذاکرات و آموزشهای امام به یاران و نزدیکانش، عامل «بی نصیبی خلفا از دانش» به عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می شود یعنی اینکه امام همان مضمون متعارضانه را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحاً نیز در میان می گذارده است. در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده است : «نحن قوم فرض الله طاعتنا، و انتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته»

(ماییم کسانی که خدا فرمانبری از آنان را فرض و لازم ساخته است. در حالی که شما از کسانی تبعیت می کنید که مردم به خاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند.)

یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نا اهل، دچار انحراف گشته، به راهی جز راه خدا رفته اند، نمی توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند که : «ما به تشخیص خود راه خطا را نپیمودیم، این پیشوایان و

رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما را به این راه کشاندند.» زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خود کاری خلاف بوده است، پس نمی تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کند.

این مفهوم که : رهبری سیاسی در جامعه انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است، لزوماً با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزشهای امامان قبل و بعد از امام صادق (علیه السلام) نیز آشکارا وجود داشته است. در روایتی امام علی بن موسی (علیه السلام) از قول جد بزرگوارش امام محمد باقر (علیه السلام) «سلاح» را در سلسله امامت به تابوت درمیان اقوام گذشته بنی اسرائیل، همانند می کند.

«سلاح» درمیان ما همچون تابوت است درمیان بنی اسرائیل، که نزد هرکس بود نبوت (و در روایتی : حکومت) از آن او بود. درمیان ما نیز سلاح نزد هرکس باشد رهبری و زعامت متعلق به اوست. (توجه شود به شکل سمبلیک و مفهوم بسیار عمیق این تعبیر) ، راوی آنگاه می پرسد : «فیکون السلاح مزایلاً للعلم؟» یعنی آیا ممکن است سلاح نزد کسی باشد که دانش ایدئولوژیک دین در او نیست؟

امام در پاسخ می گوید : نه. یعنی زمامداری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و دانش را با هم دارا باشد. پس امام از سویی شرط امامت را، دانش دین و فهم درست قرآن می داند و از سوی دیگر، با گستردن بساط علمی و گرد آوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون خود و تعلیم این شیوه مخصوص که مخالف با روال معمولی فقه و حدیث و تفسیر و به طور کلی مغایر با دین شناسی رایج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه خلافت است. عملاً دین شناسی خود و دین شناسی دستگاه خلافت را با تمامی علمای وابسته و نام و نشاندارش اثبات می کند. و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام به مبارزه خود بعدی تازه می بخشد.

نخستین حکمرانان بنی عباس که خود در روزگار پیش از قدرت، سالها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل علی گذرانیده و به بسیاری از اسرار و پیچ و خمهای کنار آنان بصیرت داشتند، نقش متعرضانه این درس و بحث و حدیث و تفسیر را بیش از اسلاف اموی خود درک می کردند گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیری های رذالت آمیزش با امام صادق (علیه السلام) مدتها آن حضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین به آنان و نیز مردم را از رفت و آمد و سؤال از آن حضرت منع کرد. تا آنجا که به نقل «مفضل بن عمر» چهره درخشان و معروف شیعی، هرگاه مسئله ای در باب زناشویی و طلاق و امثال آنها نیز برای کسی پیش می آمد، به آسانی نمی توانست به پاسخ آن حضرت دست یابد.

ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم

فهرست منابع :

- (1) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 2، ج 66، ج 37، ج 25.
- (2) در مکتب احیاگر تشیع حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) ، دکتر علی قائمی .
- (3) الملل و النحل، شهرستانی.
- (4) کافی، مرحوم کلینی.
- (5) زندگانی امام جعفر صادق (علیه السلام) ، علی رفیعی.
- (6) بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی.
- (7) الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بن طاهر البغدادی.

- (8) مجموعه زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام) ، حسین عماد زاده.
- (9) تفسیر عیاشی، جلد 1.
- (10) رجال کشی، جلد 2.
- (11) مغز متفکر جهان شیعه امام صادق (علیه السلام) ، مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری.
- (12) زندگانی امام صادق (علیه السلام) ، علی رفیعی (نمایدگی ولی فقیه در جهاد سازندگی استان خراسان) .
- (13) نگاهی به زندگی امام صادق (علیه السلام) ، محمد محمدی اشتهاردی.
- (14) زندگی و سیمای امام جعفر صادق (علیه السلام) ، علامه سید محمدتقی مدرسی، مترجم محمد صادق شریعت.
- (15) زندگانی امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) ، سید جعفر شهیدی.
- (16) امام صادق (علیه السلام) و مذاهب چهارگانه، استاد اسد حیدر، ترجمه حسن یوسفی اشکوری.
- (17) پیشوای صادق (علیه السلام) ، سید علی خامنهای.
- (18) حدیقة الشیعه.